

PK.
6477
1494
C3
1874

مخلیل نام پاک اور ہانی بیگمان یا بد
 نہ مان رسول پاک ما در عرضہ محشر
 ننگہ بہت ممکن نیست گردد منور ہرگز
 کند ترک زیارت کتفا برج اگر سازد
 کسی کو در عجاویہ تو سل ذات اقدس را
 امید دارد از مخلوق و از خالق کبریا
 صلوات و رسوم و قرآن خواندن نعت نبی کریم
 بگرد و ممو از انظار دنیا ای دنی گاہی
 تنہای زیارت در دلم از بسکہ جلا داد

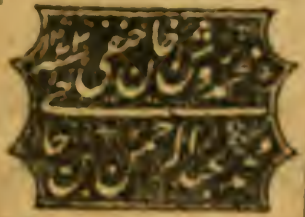
کسی کو در غم و سنج و مصیبت مبتلا باشد
 دما دم نادخلو با از لب ضو ان صد باشد
 کسی را کاغذین شیخاں پیر بر نہا باشد
 یقینا حسب ارشاد پیر این جناب باشد
 ہر گاہ خدا مقبول بیشک آن دعا باشد
 درین شک نیست آن غافل ہمیشہ در بلا باشد
 درین اشغال شد مشتغل این بندہ تا باشد
 خدا یا ربلم ذکر نبی صبح و سہا باشد
 ز فضل و لطف حق حاصل مرا این دعا باشد

با این نسبت کہ دارد در جناب پاک و مدنی
 شفاعت خواہ اور و جزا از کبریا باشد

وجه ختم بر خاتمہ

برای سند این سنی کہ این کتاب مطبوعہ مطبع انفاست ہر دو خط ہتم شہت نمودہ

عبدالمجید رضا خان خانی
 صاحب خانہ مطبعہ انفا



سزودگر ملک من از شاخ طوبی خوشنما باشد
 کم از انجم نباشد فقط که خامه ام ریزد
 اگر هر شعر بر شعری زنده طعنه عجب نبود
 بهفت مصطفی آموزون شود گر لفظ با معنی
 من ناقابل و کم نهم را کو طاقت بدت
 صفات احمدی در حیطه تخریر که گنجد
 بود دشوار حصر معجزات احمد مرسل
 ز مباح نبی خوشنود گردد ایزد بر حق
 نبوده است نباشد از ازل تا ز درخشا
 خدا مثل حبیب خود نه پیدا کرده در عالم
 چه خوف از عات عصیان بود مباح
 بود مصروف تعریف شفیع المذنبین هر دم
 بجز نعت پیر بنیاد از زبان جسته
 دلالت بر تقرب میکند معراج در واقع
 ملائک از فلک آیند به آستان بوسی
 خدا حکم درود از عین رحمت کرد است
 وجود پاک حضرت رحمة للعالمین چون
 فردعی از جمال پاک او بر ذره گرفتند
 مرا گر خاک پاک پای آنحضرت بدست آید

شود انگشت من گریخت سلن روشن سجایا
 ورق از چشمه مهر منور با ضیا باشد
 که این فیضان نعت حضرت خیر الوهاب
 چشم من بینش به زلال بے بها باشد
 اگر گوید در قم بے شبهه فیض مصطفایا
 چنان و شش کند انسان چو دریا خرابا
 معین کی شود آن خیر کان بے انتهابا
 که در صفت ذات محبوب خدا علی رضایا
 کسی مثل رسول پاک این تو لم سجایا
 که را مثل آن حضرت اگر گوی خطایا
 که ذکر در وصف دالاد و دلهاراد و ابا
 بجان دل بهر حالت اگر صدق و صفایا
 عطا از سبده فیاض گرفتار سا باشد
 به چشم غورمین این رتبه عالی کرا باشد
 گروه انبیاء هم مقتدی او مقتدایا
 مسلمانان ازین ارشاد غفلت کی روا باشد
 پس این رحمت زعال است او کی حدایا
 ضیای معر تابان کثر از ضوی سها باشد
 بحق چون نبی عاجز سجای کیبیا باشد

تتمت آنکه در طریقت دستگاہ عاشق زار سید ابرار و معراج صحابه کبار جناب
 شیخ امداد العلی صاحب مرحوم و منور بن شیخ دانش علی صاحب مبرور میس
 و چودھری قصبہ ساندھی ضلع ہر دو فی متعلقہ ملک و وہ میرید خاص یا اختصاص
 حضرت شاہ حسین عطا صاحب لوفی ادہنی قدس سرہ الغزنیہ این چارہفت بند
 در مع صحابہ کبار رسول مختار علی الصدیقہ وآلہ و صحابہ کرام بخلاص اعتقاد
 لغنیف فرمودہ زاد آفرت خود ساخت و در عین مرض برای طبع نظامی ارسال
 فرمودہ بندہ خاکسار یچون محمد عبد الرحمن شاکر این کلام بلاغت نظام را ذوق
 نوشتندی رسول مختار و چارہ کبار تصور فرمودہ بعد تکمیل دیباچہ و نام تاریخی تصنیف فرمود
 بدین اثنا خبر رسید کہ آن شاکر جمال پاک رسول مختار و شیفۃ دیر اصحابہ کبار بر
 این اشعار بار مراد دل خود با فتنہ روز جمہ بیست و سوم سوال شد ہجری
 افرودن سینہ سیدہ این ہدیہ بحضور علی گزرانید اناللہ وانا الیہ راجعون بندہ
 کترین این قطعہ تاریخ برای یادگار سال فات آن جنت آرامگاہ پر خاتمہ ثبت نمود

قطعہ تاریخ وفات

واقف راہ حقیتہ شیخ امداد العلی	مع خوان چارہ کبار جناب شاکر ان رسول
چون بخت رفت شاکر گفت تاریخ وفات	کردند جان فدای راہ یاران رسول

قصیدہ

دانت حضرت سرور کائنات احمد مختار صلی اللہ علیہ وسلم چکیدہ قلم بلاغت رقم
 شاعر فصیح زبان مکتبہ شیخ سید ان جناب سیدی کرمی سردار تالی رسالہ تخاص فی
 ادام اللہ بکاتہ

<p>میشود و بخت پیداز خاک اودام خاک بطحا اشرف کسبت از بیت اسلام یافته خاک بخت از مرقده تو است مرام از کف جودت مغز هر گی گشته بنام گشت معدوم از جلال شوکت کفر و ظلام شد خلافت ختم بر ذات تو ای عالمیتام در خرامانندشان از آب کوزه نشسته گام شد ز حکم خالق خفت بر او جنت حرام هست خراج از کوا رحمت خیر الانام دشمن یاریان احمد را نماید قتل عام در امور دین نماید اقتدا آن امام آن دو اسم پاک کان آمد به فاخته انام</p>	<p>تا بخت شد بادشاه دین دنیا را مقام خاک شرب از بنی خاک بخت از مرقدهت چون شده آرام گاهت بخت باغ و نمان سببیل و کوزه تو سینه هم آب حیات چون نوای پر ضیاءت سر سیدان علم چون نبوت ختم شد بر ذات ختم المرسلین دشمنان ظاهرهت خارج ز دین احمد اند هم عدد و باطن تو هست در دنیا خراب هر کسی در ظاهر و باطن تو دارد و نفاق مهدی بادی ز اولاد تو چون پیدا شود آید از حیح چهارم بهر امدادش سیح هست ایما نم بنام سه الف دیگر عین</p>
---	--

لا اله الا الله
 محمد و عثمان و علی
 و از روزنا فاکه در خان

ای میدان ترا کنند در اسلام دین
 بعد مردن می برد رضوان بفر دوس برین

خاتمه لطیف

اگر بنگردد المنة که این گلشن زیبا و بقیه رعنا بسزنی و شادابی یعنی چار باغ کانیالی
 بسخن تمام صحت الالکلام کاربرد از ان مطبع نظامی در ماه سنفر ۱۹۲۰ هجری از
 قالب طبع برآمده نور افزای آنسه دل اهل تقییم شد مخفی میباد که جناب کلمات است

یا که میان بیست درو مقدار ترا

بند ششم

ایکه فرمان تو از فرمان نیردان شست
 بالیقین طرازی نشوید بغرمان شست
 هست قندیل ورت بر آسمان نازید
 جانین شافع روز جزا هستی شست
 گلشن فردوس میشی روز دگر گشته
 بی تردا هل منی بملقیت سے روز
 دوره آسمان چون انما در دورت
 چون ناز و نبت الفردوس و ابلیس
 کی رسد در باغ فردوس سن آتین دل
 پسر اصحاب هتم بان نثار احمدیم
 در دیار نهند اما دالعلی از جان دل
 اسی طیب بد ددل بی دافع امر خلق

حکم دین مقوم از کلمه قلم بیان شست
 نقش مهر مهر بر دوزیب فرمان شست
 گردنمان چون چون مهر بر خوان شست
 مومنان اسغفرت از سعی و شایان شست
 بیگمان شل خیا بانی زلبتان شست
 اسی طریق تو مروج از مردیان شست
 بالیقین دوران اوتاد و دوران شست
 قصر لعل و در کجنت سحر باران شست
 شکر باران احمد از عدوان شست
 دستگیر من قونی دستم در امان شست
 هر زمان محو شتا و منقبت خوان شست
 این مر لعلی سخت را اسید در امان شست

گن نگاه اهل برین به دوران ساختن
 هست کرات شکات خلق آسان ساختن

بند هفتم

مرشد م با سلسلہ شد و تکلیف از دست تو حاجتی کا بد پیش من رو افراشها	تا دہی دستم بہت حق رسان ^{مصطفیٰ} بہر روح پاک سبطین دروان ^{مصطفیٰ}
---	--

ای شہ دین کی نظر فرما ز رحمت سوسن
تا شود در دو جهان روشن ایمان روشن

بند پنجم

<p>امی ثنا خوان شد خدایت یا امیر المومنین در کنون در صند و نجف اندر نجف دیدہ اقطاب عالم را شد کحل لبصر کرسی نہ آسمان در زیر قصر عالیت تا جدارہشت جہنم والی ہر شہت با بد از فضل خدا در حشر عصیان نجات گرمی نوشید محشر کے کند بروی اثر بہر عفو جرم خدام تو پیش ^{مصطفیٰ} عقدہ حاجات ہر مومن شود حل گیا مومنان با سلسلہ بردست تو جمعیت ^{کینند} دعوی مہرت منافق گر کند اورا چہ سود از ہمہ شاہان عالم در دو عالم بہتر است</p>	<p>کرد و صفت ^{مصطفیٰ} یا امیر المومنین ہست از جود و عطاییت ^{یا امیر المومنین} خاک پاک کوی وجایت یا امیر المومنین قرب حق گشتہ سرایت یا امیر المومنین ہر ولی دارد ولایت یا امیر المومنین زلیت ہر کور و فحایت یا امیر المومنین یافت کو ظل لوائت یا امیر المومنین پس بود کافی رضایت یا امیر المومنین از یہ مشکل کشایت یا امیر المومنین از غلامان سرایت یا امیر المومنین نیست در اضعی خدایت یا امیر المومنین ہر گدای بیوایت یا امیر المومنین</p>
---	---

اکیہ میداند خدایت عزت کار ترا

هم شربت هم طریقت نیز هم معرفت
 ما و هر کس دست خود با سلسله در دست تو
 شاه مردان شیر زردان فاتح خیر تویی
 در دل هر کس که با ایران تو باشد نفاق
 ای برای توت بال و پر خود میر خیل

واقف هر حقیقت چون تو کس نیست
 در طریقت او ترا بادی و در پیر نیست
 اسم پاک تو از ان شهرت بحمد یافته
 در قریبان خود بی اصل و اتز یافته
 نقش اسم عالیت بالا سئ شپس یافت

گشته چون میلاد تو در کعبه عالی نسب
 افتخار از دست در ملک جمجم در عرب

بن چهارم

ای عزیز تو بت بازوی جان ^{مصطفی}
 مسند ایامیز تو بسینت بر گزفت
 قافله سالار آل احمد مرسل تویی
 گشت روشن بر ضمیر نورت بس از حق
 گشت از انوار سنی سینه تو پرنیا
 مصطفی فرمود در بوغت علیا بابها
 است جمله کسب بحر دین حق ^{مصطفی}
 نیست قدرت تو زان شد در ذوق کربا
 پیرو در راه خدا لقمه تمام با جان دول
 شجره داد دست پیر مر تا بر فداست خیر

حزرت جان و دل ربیع روان ^{مصطفی}
 ای خدیو غرور و مکین مکان ^{مصطفی}
 از تو قائم گشت نسل خانان ^{مصطفی}
 تا دبان خود نهادی بر دبان ^{مصطفی}
 چون دهانت پر عرق شهادت ^{مصطفی}
 تا چلو افراشتا با پیران ^{مصطفی}
 ما قبا بان هم تویی با اختران ^{مصطفی}
 چون شدی سالار راه کاروان ^{مصطفی}
 دستگیرم شود دست مخلصان ^{مصطفی}
 نایزم سازی شمار بر نشان ^{مصطفی}

<p>ایکے باب حصن خیر از انگلستان دست بر جنود حنیان تنه اشدی چون حمله پیش میدان شجاعان جهان ادر بند رستم و زال در میان بہمن و سفید یا روبروی رفعت قصر تو دور آسمان سالک و مجذوب ہم ابدال اوتا د جهان بی وساطت ہر کہ میدار و دست تو جا ہر کہ دست خود دست تو نداد از گری</p>	<p>از زمین بر کندی و برداشتی اورا چون زعفرانی ز تو بہر امان کردہ ہوس کم شدہ از ہیبت و بیم تو راہ پیش تو پیش زور بازوی تو کمتر از مرد گس در نگاہ صاحب معنی کم از بسیل و حد سلسلہ و از انداز دریای فیضت فیفس دست اورا تا ابد نہ بود بدستت دست اوست در راہ ضلالت پائستہ بی ذہن</p>
---	--

گر گنی غزم جادای خضر و دلدل سور
 فقلوای سنج گوید فتح گوید ذوالفقار

بند سوم

<p>ایکے دستت زور از داد اورا دست ضنیع حق حیدر کرار و شاہ ذوالفقار نیر چرخ سخا مھر سپہر الفتا لعلہ عکس در پاکت چو برگردون رسید درازل ہم تا ابد ضلوق ارض و آسمان از عطایت یافتہ کوه بیخشان شجر مرغ ہم شجاعت ہم سخاوت ہم کرامت جلال</p>	<p>بہر قتل منکران تیغ دو پیکر نیست فاتح خیر لقب از فتح خیر نیست دامن بحر شجاعت از تو گوہر نیست زان منور خویش را خورشید خاہ نیست ہر نفس در بحر عرفانت شناور نیست وز سنایت کان گوہر بحر خیر نیست ذات پاک تو ز گوہر صفات و بہر نیست</p>
--	--

السلام ای آفتاب آسمان شبین
 السلام ای دستگیرت رب العالمین
 السلام ای خاتم مہر ولایت انجین
 آفتاب نور و ابرو ماہتاب انما
 عامی دین پیغمبر توست جان من
 ماہتاب من اتی مقبول رپ و جهان
 گوهر بحر شجاعت در دریا سے سخا
 ویدہ ہر کو دل ما سر نہ خاک ورت
 قادر مطلق بی قدر رفیع ترازل
 بہت اسم پاک تو فرحت قرآن
 ذوالفقار چون بلبل برق در وقت

السلام ای بادشاہ کشور اہل یقین
 السلام ای دستگیر دیا و صاحبین
 السلام ای خاتم اصحاب ختم المرسلین
 مہر خلیفہ کو کشف ہم باب شہ عالم دین
 مقصد انما کفنا عنی حبس لستین
 در تہ انج خلافت سرورد دنیا و دین
 عالم عالم شہریت مقصد ای متقین
 صورت کمال انجوا ہر می نماید در دین
 نام تو ہمنام خود نوشت بر لوح برین
 از طفیل نام تو شادان شود اندامین
 مہر شد نام و نشان کفر از وی زمین

چون شایستگی خدا پاک در قرآن بود
 سہ جز پیغمبر و شمای تو کرا امکان بود

بند دوم

ایکہ قد تو جہود پاک زندان تو بس
 بہت و مع تو بس آیات قرآن مہید
 از جوہان مثل تو چک جهان گرگزین
 مہر شہرت ہم عہد و بود و کلام

بی رمضای اوز تو حریفی نہ سز خوش
 ہم احادیث پیغمبر و شمای است لب
 شہادت ذات پاک لست بہتادوس
 تاب پیدانت نہ آرد و بدینا چکس

<p>تا مدینه شد مقامت امی امیر ذوالکرام چون لشکر وصل ایزد خود فدای گشتی ز جان میرسد بر قدر پاک تو رحمت از خدا گفت احمد از میان روضه عثمان و بن در شریعت و حقیقت در طریق معرفت شکران روسیه معدوم گردند از جهان مثل تو کی بود ذوالقرنین راجاه و شتم رایت تو که سر سپیدان براید با شکره مشرقی میخ و مهر دماه محکوم تواند بقی تیغ لشکر کفار را در دم بسخت هست امداد علی چون خادم در گاه تو بر فرار پرضیایت از طفیل مصطفی</p>	<p>روضه ات گردید قرب روضه خیر الانام مر جا گوید بروج پاک تو ایزد مدام در جناب سرور عالم شبهت احترام بگذرد هر کس در اندر جهان شهتیم پیشوای مومنان گشتی تو امی عالی مقام گر برایتیخ تو چون برق از ابر نیام به زکیکاوس هم بشید بودنت غلام کفر را نام و نشان گرد و فنا نه در دم نصرت و اقبال از دست غرور احترام رفت از تیغ جهادت در عدم کفر و ظلام یک نظر فرما بسویش بهر رب ذوالکرام سائبان رحمت حق بادای گردون خام</p>
--	--

عاشقانت را بکم خاص تب العالین
می برد رضوان لب بد تکرم در خلعتین

باغ چهارم در شان حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب
کرم الله وجهه خلیفه چهارم رسول مقبول صلی الله علیه و آله و صحبه

و سلم شتم بر بیفت بند + بند اول

السلام ای سایه ات مهر سحر چهره یارین
السلام ای پایه ات بالاتر از چرخ یارین

تا ابد مانند محو روی پر انوار تو

بند ششم

ای ز قرآن و خبر توحیح فرمان شمامت
 هست بفرمان تو نام خدا و مصطفی
 پرچم آیات تو چون مهر تا بر فلک
 طاقت اسرار فیضی در دلق دین نبی
 عاصیانما از لطیف بود تو بخشند غفور
 ای تویی مصباح دین در نهایی مومنان
 از طفیل مصطفی اوز رحمت رب غفور
 مصطفی باشند اورا شافع روز جزا
 از مایات تو آمد عالمی در دین حق
 گوی سبقت برز سببان از نعیم جان
 هست مراع تو امد اعلی در ملک هند
 نقش مهر تو ثبت بر لوح دلم

تکلم و نسق هر دو عالم زیر فرمان شمامت
 کار اجرائیش ز دست هم نشینان شمامت
 ماه نولعلی سیم سپ شجایان شمامت
 نام حق منقوش میشک دل جان شمامت
 این حدیث صاحب معراج در شان شمامت
 راه دین حق نمود از چراغان شمامت
 در گلستان ارم جای مجبان شمامت
 هر که با صد عجز در ذیل غلامان شمامت
 آفتاب دین حق روشن ایوان شمامت
 لیک دادنی سبق خوان درستان شمامت
 از کلام الله آیتیک در شان شمامت
 جسم دجان مصل ذر قربان بر جان شمامت

در قیامت پیش داد شو شفاعت خواهد
 از ضیاع روی انور کن منور راه من

بند هفتم

سینه اعدای تو باشد بهت روز جزا
نیست ما ما هیچ بیم و غم ز روزی که ستیز

از خدنگ رتعی هم از سان مصطفی
رهنمایم چون توئی تا آستان مصطفی

از ره رحمت نگر ای رحمت حق سوی من
تا شود در دو جهان روشن نایمان می

بند پنجم

ایکه بید شد ثنایت یا امیر المومنین
از سر عرفان فغانی اندگشتی در چو
وصف تو روشن ترست از روشنی ماه
صورت تو بولبشر بر ناخن خود ثبت یافت
طائر فکر سا بر چنبره بال پرده
یا بد از حکم خدا در خلد قصر و حور عین
هر که بر جان و دل خود مهر مهرت ثبت کرد
شد منور مرات و دلهای اقطاب جهان
عاصیان را از خدا مصطفی بهر نجات
جن و انسان بیگمان کردند دین تو بی دلیل
سبحا خضر و تانخر ارض کارن سپیم وزر
هر کی از بهر دشان مصر با صد شتیاق

از کلام کبر بایت یا امیر المومنین
برگزیده مر خدایت یا امیر المومنین
از حدیث مصطفیات یا امیر المومنین
گشت از بس بستملایت یا امیر المومنین
که بر دراهی سجایت یا امیر المومنین
هر که باشد با وفایت یا امیر المومنین
شد ولی او از ولایت یا امیر المومنین
از جمال پر صفیات یا امیر المومنین
هست کافی بس دعایت یا امیر المومنین
از کلام دلکشایت یا امیر المومنین
یافت از جو دو عطایت یا امیر المومنین
هست شتقاق لقایت یا امیر المومنین

مه رخان در خواب گر بیند یک یار تو

نور عاتق تاب نورش یه منور یافت	ای ز ملک آسمان افروز ایران تو
مژده اجاسه عمر لادی در سهر یافت	رهبران دین بنیبر تقیه بین یقین
بر کوه طل جسم مالطاف تو بر سر یافت	آتش دوزخ بود از کوه حق بروی مرام
روح پاکت عزت و تکین زدا در یافت	چونکه گشتی فدیه ماد خدا از سهر بشکر
داغ مسرت بر رخ ما و سهر یافت	با صفای جسم پاک افروز تو آسمان

آوات پاکت را اگر پیدا کردی ذات رب
 جامع قرآن شمال تو که بودی در عرب

پند چهارم

بست و صفت بی نهایت از بیان ^{مستطفا}	ای که ذی الذمیرین فرمودت زبان ^{مستطفا}
بس ز لطف خود زبان در نشان ^{مستطفا}	سینه بی گینه ات پر کرد از انوار حق
ز تنهای اولیا تا آستان ^{مستطفا}	که هر که حقیقت لعل کان مسرت
مال و زر کردی عطا بایر و این ^{مستطفا}	از تو ما منی شد خدا و مستطفا و در بیان
یا فتی چون غر و تکین از سکان ^{مستطفا}	دافعت و قدرت زیاد شد پیش گز
یا فته او خوشه نعمت ز خوان ^{مستطفا}	هر که تو موم بود فرزند جان پاکست
آنگاه از فیض تو بهر تند ما شکان ^{مستطفا}	با یقین است شایع شان شفیق انبیا
بهر تو ای رحمت و آرام جان ^{مستطفا}	گفت ایضت بپیر از خدا و پشتم
راهی دوزخ شد غمان دشمنان ^{مستطفا}	کاملان دهر از یوم حساست از میان
که هر پاکیزه و صفای زکان ^{مستطفا}	خوش محبوب خدا همان مشبه پاک

<p>پیش تو مخر فلک از قرص ثانی شینست برق تیغ تو اگر امتد بفرق منکران ضرب تیغت رستم دستان گردیدی بخواب پہلوانان جهان با ہم کنند ا اتفاق در جهان شد لشکر کفار بے نام و نشان فارس و افریقیه و جرجان مہمان نشد سوزنازا از غنائیم آنقدر کردی غنی نام نیر و انت غنی داد و غنی کرده ترا</p>	<p>میکند بہر گداسے عقبہ پاک تو مس خرمین اجسام و جان شان بسوزد و چو خس روح او از تن پریدی مثل طار از قفس تاب مزان شجاعا مت نیاز و بچکس بہر فغش چون بزین راستی پیشش سکہ تو شد روان بر ملکهای پیشش در دل آسنا نمانده از ہوا زر موس رفعت و جاہمت خدا و مصطفی اندو</p>
--	--

از پی اثبات قدر رفعت پروردگار
 گوہر سحر شہادت کرد بر وقت شمار

بند سوم

<p>ایکے شان شوکت از شان پیبر پستہ ایکہ ذمی النورین از جہ خطابت شد عطا بہترین نسل آدم آنختنار و مینا بر لب ہر چار ہمت حوض کوثر چار در موج زن گردید چون بحر کرم از ذات حق بہر در کہ بود و احسان تو فلک عاقبان شرع و تقوی و عبادت را پیغی ادوی</p>	<p>ہم کرامت از طفیل رب البریاست چون بحد نوحش دو نبت پیبر پستہ احمد رسل ترا پاکیزہ گوہر یافتہ چار یاران نبی ہر در برابر یافتہ دامنایض و لطافت حوض کوثر یافتہ عقل دورانیش احیران مدخل یافتہ مومنان بر حقیقت را ازان در یافتہ</p>
---	--

السلام ای پشورا در نهاسه نوین
 السلام ای شد ثنا خوان تو ختم المصلین
 السلام ای در گمت دروازه خلدین
 الذین یطیقون المعالم در شان مست
 آمن بو گمت رشانت صد ذوالجلال
 با جمال با کمالات بهره در نور شعیبه
 مکر و مهزگام طون استان رشونت
 مخاند ز توریت موسی المصفاة شان تو
 هر صباغ و شام چون خورشید طلوع شود
 جامع قرآن شدی الماریب از علم ازل
 با جیا و حاتم شانت دیکه بی نام کن است

السلام ای تقدیمی صحابین و متیقین
 السلام ای خاصه در گاه رب العالمین
 السلام ای جامع آیات قرآن بسین
 از پی اغزاز و تکمیلت لغت آن متیقین
 گفت ارضیت ابو صیف تو ختم المصلین
 با جلالت که سکن در صاحب جان و زمین
 روز و شب پر نور باشد از یسار بزرگین
 یافت در نجیل و صفت یسی گردون نشین
 بر دهن است از زمین پر خیا بیت خوشین
 بر مبلن طوری که مخفوناست بر لوح برین
 در حضور کبریا غیب از شفیع المنین

پس شانه انت خداوندی غیر بود
 باز مع تو چکه دیکسی دیگر بود

بند دوم

<p>بندشای حق کرده فدیه جان خود بهر دوت درس عیسانه قرآن نفس کرد از راز زمان حق ترا آگاه بس با زبان داده نه ایت با کرامت سر</p>	<p>تیکه بودی بهشتی آید و نمود هر نفس کرده پیش و نه تو دانا و معانیان سر و کوفین فرقت چون بعد نمود آن کرامت با که دانه اولی تا شمس</p>
--	--

<p>غازیات چون کمر بستند بر غم جهاد کتر از مورانند پیش غازیات در غزو گر سوار می از ضعف اعدا بسویت و کند جانشین حضرت صدیق و محبوب خدا لائق شانت شنایت کی شود در هیچ کس جن دهنش و حور و عثمان بجز و بر و جانین ای امام اهل ایمان کس در کون و مکان عاشق تو هست ادا و علی از جان و دل خاک پاک چار یارم هم غلام اهل بیت بر رسول پاک و هم بر آل و صحاب رسول</p>	<p>ضربت شمشیر شان کفار را گم کرده نام رستم و اسفندیار و زال زار و مهراب سام مرکب او از دها ن خویش اندازد و کلام چاره ساز است احمد توفی روز قیام هم توفی محبوب محبوب خدای ذوالکرام از ذرات فیض می یابند شاهان و پادشاهان کعبه ارباب دین حق شبه هر خاص و عام یک نظر فرما بسویش تا که گردد در کلام از ازل ایمان ما نیست ای عالم تمام از سر صدق و جفا صل علی خوانم نام</p>
---	---

هر که این مدحت بخواند یا بود از سامعین
 روز حشر او را بر در رضوان بفر دوس برین

باغ سوم در شان حضرت امیر المومنین عثمان رضی الله عنه
 خلیفه سوم رسول مقبول صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم

مستکبر سفت بند

بند اول

السلامی دقر علم و حیا و علم دین
 السلامی دین احمد توفی صلی الله علیه و آله

<p>ایکه احمد از خدای خویش خوان شد ماه نو فرسوده افغلی ستوران شاست زور حق در قوت بازوی گردان شد صاحب حراج از جان یاد و جان شد هم ارطوی ذکی تفلستان شاست بعدشان پاک همه منجرشان شاست جنت الودایا بانی زبستان شاست مر عمر بودی تعالی القدر بر جان شد در سواد هند دایم بس شناخوان شد این گدای مینوا محتاج در این شد</p>	<p>افسر فوج خدا و اقمی رومان آفتاب آسمان شایسته ریات تو کوه را چون کاه بردارند از زمین برق تیغت خرمین کفار را در دم شست گشت سحران بهر روز کتب تعلیم تو هر که بود از آل اسر ایل وحی و کتاب خازن جنت از زونگار رضوانی کند گفت احمد بعد من گردگیری بودی بنی هر زمان امداد خواهد از تو امداد علی چاره من کن که از بس خرابی چاره ام</p>
--	---

مقدمه خود تا یکی در سینه پنهان شد
 از ادب دورست پنهان پیش شاهان شد

بنده مستم

<p>رشتک میدارد بجاک پاک ادبیت الحکم مغفرت زان خاک بیشک هست بفرمان نور تو از نور او بودست همی از سهم افسر خلق خدا و سرور در اسلام قایم ایران و توران تا کن بخش مردم شام</p>	<p>چون ترا در روضه ختم رسد گشته تمام یا فتی چون جا خود قرب شفیع اندین مقربت قرب پیمر چون نمیبودی شما آفتاب آسمان دین و ماه دو جهان منزه هر هفت کشور و صد شرح و طفر</p>
--	--

<p>جای تکین تو چون صد احمد جا گرفت چرخ میگردد بگردگمت بهر طوائف با چنین بالانشینی مهر چرخ چارمین گشت دریا بزرگو در دل سنگت لعل میرسد هر ناکس و کس بر مراد خوشیتن جا بجا ثبت است در قوریت و نهیل و زب احمد مرسل ز روی خواب آگه گشته بود کس چه داند خبر خدای پاک او صاف ترا به عرض حال خود من حاضر م با جان و از د فور رحم کن بر حال زارم یک نظر</p>	<p>گشت کرسی زیر پایت یا امیر المومنین بر سر عرشست جایت یا امیر المومنین گشت در بان سرایت یا امیر المومنین از کف دست سخایت یا امیر المومنین از نگاه بر عطایت یا امیر المومنین افتخار در جهایت یا امیر المومنین از عروج دین قرایت یا امیر المومنین یا که داند مصطفایت یا امیر المومنین بر در و دسترایت یا امیر المومنین اسی دل و جانم فدایت یا امیر المومنین</p>
---	---

هست پیش خالق اکبر ز بس مقدار تو
 جز رسول الله که باشد قدر دان کار تو

بند ششم

<p>ایکه زیر حکم حق طغرای فرمان شماست رونق دین نبی کافاق عالم را گرفت جام جمشیدی کجا و تاج کین خسر وجه بود کیست با جود و سخایت با تو هم تنائی شهرت مهمان نوازی بر سر گردن ز</p>	<p>وی بفرمان تو مهر مهر نیردان شماست این همه از جد و جد وسی شایان شماست به ازان بردست و فرق بینوایان شماست حاتم طائی گدای از گدایان شماست نعمت خوان خلیل الله در خوان شماست</p>
--	---

اهل حق می ترا به یک مفیصلت داده اند
 گشت روشن بر دل مستانوار آید
 هست بجزیرت است تو ز روی غرور جا
 بر سرست تا عمر بوده ظل ختم المومنین
 داشتی از راه حق مبنی مار هر اسب
 خاندانت را چه باک از چشم زخم حاسد
 هر که از راه شقاوت حاسد قدر تو شد
 سینه افدای دین آماج گاه تیر است
 از ره رحمت نگرش با بحال زار من
 دانما از رحم تو امید بسیدارم چنین

با فروغ دین حق برنا بیان مصطفی
 از عنایات خدا هم از بیان مصطفی
 از کلام باک این روز و لسان مصطفی
 مرقدت گشته زبریر سا بیان مصطفی
 بر کلام خالق و هم بر بیان مصطفی
 هست بر تو سایه امن و امان مصطفی
 روز محشر او بود با حاسدان مصطفی
 گشت زه از زور بازویت گمان مصطفی
 هم برای زه و روح روان مصطفی
 رهنمایم شو شما تا آسمان مصطفی

کن نگاه لطف از رحمت شما بروی من
 از بی روح محمد یک نظر کن سو من

بزرگوارم

هست بینایت تنایت یا امیر المومنین
 کرد نازل در کلام خود جناب کبریا
 چون بقیت رایت با احادیث و کتاب
 عقل عالم کی صد بار می درازد زین تو
 شد نور رای دین حضرت خیر الورا

از کلام کبریا بیت یا امیر المومنین
 خاص ده آیت بایت یا امیر المومنین
 گفت احمد مر حایت یا امیر المومنین
 هست عقل بق سائب یا امیر المومنین
 از جمال بر بنیایت یا امیر المومنین

<p>مثل موسی شکر امانات تو در دریای نعل مسجد و محراب و منبر بعد ختم المصلین در پیام قیصر از تو آن کرامت شد عیان هر که در مهر تو شاها داد جان مال و پیش از برای کنان بنیاد خصم دین حق ایکه گفتی ساریه را پشت کن کعبه قبل هر که شد در ملح تو عذاب البیان صد در رمی طی کرد راه منزل مقصود را هر که دار و دار در دل با مجنات شها چون هاجری رفتت پر داد کرده سو</p>	<p>دو هزار در بحر غنایت شنا دریاست از جلوس پاک تو زینب کرمیاست زان کرامت شاه قیصر شان حق دریاست ساعت کوثر ز دستت روز محشر ریافت احمد مرسل ترا بس یار و یار ریافت لشکر اسلام زان نصرت برابر ریافت او زبان را تا ابد بشیرین ز شکر ریافت بالیقین هر که ترا با دمی در مهر ریافت هر سر سو بر تن خود نوک نشتر ریافت سایه او خضروان دهر بر سر ریافت</p>
--	---

حامی دین نی گشتی چنان ز فضل رب
رونق دین میگیر گشت ذات تو سبب

بند چهارم

<p>ایکه جان تو بود آرام جان مصطفی واقف سرا آبی بادشاه دین پناه صفتی هر چو از مذهب قاضی احکام دین تا بدست خود گرفت قبضه تیغ جهاد ای پنهان گمراهان بزنام و نشان</p>	<p>رفت شان تو از تمکین شان مصطفی ذات پاکت رهنمای سیردان مصطفی از عدالت داد بخش خادمان مصطفی در شرف رفتند جمله دشمنان مصطفی کرده قائم بزور حق نشان مصطفی</p>
---	---

زلزله گهر زمین را لرزه افتد بکوه
 کی بعد فریدون رو بردی نشد تو
 که بگشت پیردقان برق جولانی کند
 که کوب بخت سگند طالع شد چون آفت
 گر پی جولان سمند باد پارازین کنی
 هر که از قهر تو ای مقبول حق مقبول شد
 ناقه غزم تو پدید کرد بسوی آسمان
 فکر انسان کی رسد بواج قدیرات تو
 مثل موسی بطلب خوان محبان ترا
 سن ز بخت نارسای خویشین منالکرم

سوی میدان شجاعت گزنی جوان
 هر شنشاهی پیشیت گشت ماضی چون
 آتش قهر تو سوزد شعلاش همچو جنس
 از ادبیش دست پشانی خود کرد و کس
 گم نایم دشمنت از بیم راه پیش و پیر
 داور دادار نبودم در افریاد کس
 در گلویش قبه چغ برین بند و برک
 تا بسقف آسمان پرواز کی سازد کس
 آسمان و کوکب مثل بیاضت عدس
 ای که تو دست رسادای بفریادم بر

آنکه کردی قصه دین احمدی را پایدار
 زان نموده پیشوایت خالق لیل و نهار

بنام سوم

آنکه دستت زور بازوی پیر نیست
 ای شنشاه جهان از برفیض عالم تو
 کی میاگر کی کند گوگرد احمر آتش
 در شجاعت از شجاعان جهان بر تو
 برینجا بجمع دلدان دشمنت

زان پیر عم ترا با جان بر ابر نیست
 بحر عالم دامن خود چو زنگوهر نیست
 خاک در گماه تو از کسیر بتر یافته
 زان شجاعت شجاعت چو تو کس نیست
 غازیان شیر دل نصرت زداور نیست

از کرامات تو شایسته و تاثیر زهر
 روز و شب بر وضه پاک تو می سازد
 از شمیم خاک پاک کوی عنبر بومی تو
 شمه از جود و حسانت اگر گردد عیان
 حد جواد از حکم حق جن و ملک همراه تو
 آنکه در تورات نامست ناصر حق شریف
 عیسی مریم بفرمان خدا که لایزال
 حامی دین همی گردنمی بودی بدهر
 جسک الله گفت در قرآن بوصف تو خدا
 وصف تو فرمود خالق خلق رایا را کجا

بزرگیوان گشت و شیرین تر شده از زبان
 دور گردون مهر و مه از بسیار و از همین
 شد معنبر عنبر و مشک فتن هم یابین
 بی تکلف آب رحمت ابر بار در بر زمین
 بر سر کفاری بارندگزار آتشیین
 هم با نبیل آمدی منصور با نام مبین
 شد بشیر نصرت ای حامی دین مبتدیز
 رونق اسلام کی بودی با بنین
 بس بود بهر شناخت ای امیر المومنین
 مصطفی را جان نشینی با خدا هستی تو

رای تو اکثر مطابق با کلام الله بود
 صاحب معراج از رای تو بس آگاه بود

بند دوم

آنکه در وصف تو آیات کلام الله بس
 از عطایت نیست کس محتاج بهر التماس
 ای ضیای کوی توبه از نسیم باغ خلد
 بوطن در خواب دیدت با عصا آهنی
 از دم تیغت بجزور نقت لو هم برود

کی شود مع و شناخت از زبان پس
 حاجت شان به برآید بی طلب یک نفس
 در دل رضوان نباشد جز هوا او هو
 ای ترا بر بابل و سیواس گشته دسترس
 کفر خود را می شود سود عدم در یک نفس

کتاب عدو من
 من المشین
 در جلد سوره انفال
 مع بوطن و جنک
 نام حواری حضرت عیسی
 علیه السلام با حجاب
 خوانش نیست کسکل
 زبانه بی اسیر
 در باب فخر شدن شهر
 بابل پیشین
 در باب تاراج حضرت عیسی
 مغرور نشد و خوار
 افتاد و نشین کوفی ایضا
 غلامان در زمین تصور
 خواب دید که شخصی از
 آسمان از زمین مع
 کلمه ای می آید
 میگردد بر من بابل را فخر
 کردم چنانچه بعد از
 سال از ملک خفون
 پیوسته علم فارق شهر
 بابل بنفوس
 و پیشین گران ایضا
 سازد آید

کیست اما در علی تا دعوی حبت کند
 بند و پروردگارم هست خیر الوری
 درازل بگزیده ام افرط حب بیست
 از ان اوصافه درخواه منو بر من
 شد مرا طهرت در روضه خیر الوری

لیک اسم پاک تو و زو بان از تو ام
 هم محب چار یارم سه شبه عالمی تمام
 از ازل ایمان ما اینست از روز قیام
 تا که من هم بر مرد خویش شوم شاد کام
 رحمت حق باذنازل بر مغزرت صبح و شام

ما شقانت ما که هستند اهل ایمان و یقین
 هر همه را بر در ضوان بفرود رس برین

باغ دوم در شان حضرت امیر المؤمنین عمر فاروق رضی

ضلیفه دوم رسول مقبول صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم

مشکله هفت بند بداول

السلام احوال فرقی ما دلان اشجعین
 فرش اطلس در حرمت گشت چرخ او
 سال نذل است ببنگ نام کون مکان
 چون میان کفر و دین شد فرق از پیشان
 در جهان از بسبب تیغ جهادت منکان

آفتاب اسمان صامین و مستقین
 سایه بان بارگاہت شد سپهر زمین
 حامی شریع محمد سرور دنیا و دین
 نام تو فاروق اعظم گفت ختم الرسلین
 از ادب بر سنگ بیت الله سایه چمن

<p>اچھ بنادہ خدا در سینہ خیر الوری چونکہ اول بہرہ و گشتی ز خوان مصطفیٰ نور ذات لمعہ از نور ذات احمدیت بہ فرقی دشمن تو ذوالفقار حدیث لبکہ ادا علی در خطہ ہندوستان</p>	<p>بہر و کردہ ترازان بہرہ کو آن سہشت زان مہیا نمت کونین بر جوان سہشت نورا و از نور ذات پاک نیردان سہشت گردن اعدا بزیر تیغ بر آن سہشت بادل پر مہر و عشقت لبش شاخوان سہشت</p>
--	---

بایدم در عشق تو خود را بدین آستان
وز تو میباید نجات من ز نیردان خوان

بند ہفتم

<p>تا ترا در روضہ احمد شدہ جای قیام مصطفیٰ و مرتضیٰ صدیق گفتند مدام رفت جاہ و جلالت ای حبیب مصطفیٰ چون میان جان بستنی از پی غم جاہ خائستہ تقدیر خود روز ازل تخریب ساخت ذات والای تو گر صورت نہ بستنی در نام دین والای نبی بعد از نبی از جہد تو نام حاتم در سخاوت تا ابد چون میرو بر مراد خود رسد از فضل و رحم کار ساز تیر سلطانی نہ تنها بہرہ یاب از فیض تو</p>	<p>یہ رسد از ہاقت غیبت ندای اسلام شد علم این نام پاکت بزبان حق علم شد عیان بر موسی و ہم عیسی گردون خاتم قطع شد ایمین بدعت دفع شد کفر و ظلم افتخار عز و تمکین ترا با اہت رام تا ابد ماندی جہان از حسن منی بی نظام یافتہ در شجاعت چہ دانکہ باید بہ نظام در ازل بودہ گاہی است از غیر والکرام ہر کہ در نام نامیت نماید صبح و شام عالمی از فیض تو سیرا تا روز قیام</p>
--	--

مع شاہ
بہرین از
بہرین از
بہرین از
بہرین از

<p>خود قریب حق سرایت یا امیر المؤمنین یا رسول مجتبات یا امیر المؤمنین چون شود مدح عطایت یا امیر المؤمنین هر که گزید اقامت هدایت یا امیر المؤمنین گفت حق وصف و ثنایت یا امیر المؤمنین</p>	<p>گشت در غلبد برین تعمیر از لعل سفید مدا و صاف تراد اند خدای جمیل بجز و برارض و سماز جود تو شد بهره بگذرد در یک نفس چون مهر انوار صراط بی اجسر منکر چه میدر فعت شان را</p>
--	---

چون به بند پیش حق و شتر با صد توبه
عالمی در عالم حیرت شود اوست در توبه

بند ششم

<p>انتظام دو جهان رکنی ز ارکان شمس است منصب ابرای آن از دست یون شمس است لیک از حکم خدا او از طیعان شمس است نهرهای خلد از انهار استبان شمس است فرد حیات مرموی از تاب فیضان شمس است سقت با صمغ فرش از صمغ یونان شمس است ای نیمه دو مان او موقوف بران شمس است زاکا راه معرفت روشن ز عرفان شمس است آیه یوتی بقرآن خاس در شان شمس است هر که دست او در امان نما مان شمس است</p>	<p>ای ز فرمان خدای پاک فرمان شمس است مهر حق ثبت است بر نشور احکام قضا انتظام شمس حبت گوید بنوعان شمس است حوض کوثر خود ز دریا که فیوضت برکت است ای ز ابر حمت تو آب حیوان قطره است گر سی سپنج برین شد کرسی ایوان تو دوره گردون گردان کن ازل شد صفت اهل عرفان پی بسوی حق بر ملائین تو مال و دماز بس چو کردی فی سبیل فضل روز ز محشر بگذرد چون برق تا بان صراط</p>
---	---

لله الشانه
بیتون فی مال
بیتون فی مال
بیتون فی مال
بیتون فی مال

<p>حسب شرح احمدی بر جوادان مصطفی از کلام کبریا هم از بیان مصطفی میشمارند شریک و شمشان مصطفی گفت او صاف خدا هم سان مصطفی حاجتم را کن رفا از زمین شان مصطفی</p>	<p>برهنای دین شدی از ابتدا تا انتها نور او صاف تو روشن تر نور محمد و ما آن شعی گوگرد اوت با محبت کند میخ ان گروه زند از میخ تو باشد گزاف عرض حاجت نیست حاجت در جرم حضرت</p>
---	---

نیت جز عشق تو را هیچ گفت گویی من
یک نظر فرما ز روی رحم شاهاسوی من

بنام پنجم

<p>مصطفی محو و فایت یا امیر المومنین جان و دل کردم فدایت یا امیر المومنین سر مه ام شد خاک پات یا امیر المومنین جای در بان سرایت یا امیر المومنین خاک پاک کوی و جایت یا امیر المومنین میشود و رحمت سرایت یا امیر المومنین خالق اکبر ثنایت یا امیر المومنین بود تا شیر عصایت یا امیر المومنین مملکش بود برایت یا امیر المومنین بود تا شیر دعایت یا امیر المومنین</p>	<p>ای شاهان شد خدایت یا امیر المومنین مقتدای صاحبین و زاوین و عاقبتین عالم علم شد بیت واقف سر آله قدسیان را با چنین بالانشینی آرزوست ایکه میزود بر دام از جسد شکین جوین بهر تعظیم تو با حور جهان رضوان بخلد کرد در روزانل تحریر بر لوح از مسلم انچه از دست دعوا سو سو صورت گرفت در میان حضرت صالح که بوده و کوش کشتی نوح نبی چون یافت بر جود قرار</p>
--	---

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

اتقا وزم و ایشا و شجاعت هم رضا
 کی بود باکش ز تاب آفتاب و خورشید
 هر که خاک در گمت روید از مرگان
 شوکت و شان و جلال جان و تو قوی
 بزنج فوات و صفات و شرف غریب
 تو هستی

مثل تو بعد از پیمبر کس نه دیگر یافته
 آنکه در زیر لوایت سایه بر سر یافته
 سر نه نور حق و کبریت امر یافته
 رفعت قدر تو از حکم مستدر یافته
 پایه جاد و جلال از تو کمر یافته

بعد احمد نیست شکت در عجم هم در عرب
 ثانی آئین ازها فرمود در شان تو رب

بند چهارم

ای معظم پیشوای پیران مصطفی
 اولی از انبیا که شاید بهر تو باب استوح
 از برای رفعت قدرت خطاب عتیق
 ایکه با صدق و صفات که بود بارسل
 کرد ظاهر در میان خلق خود پیران پاک
 عاشق خیر الورا محبوب محبوب خدا
 بهر مهر مصطفی چون نقش بر جان تو شد
 داور دنیا و دین هم با دینی آن مکان
 طاعت در تو از کون و مکان با اثر
 کسی بر نور بخشد روز خشر ایند ترا

وی مکرّم تقدای کاروان مصطفی
 تا قراید غر و شان هم بران مصطفی
 ای امام امتیقین خاص از زبان مصطفی
 گوی سبقت برده از انبیا مصطفی
 ماجرای اتحادت در میان مصطفی
 هم رفیق دیار غار بسم و جان مصطفی
 نیز مهر مهر توشه نقش جان مصطفی
 آفتاب آسمان عاشقان مصطفی
 لامکان رایافته او از مکان مصطفی
 بهر تکلیف تو پیش پیران مصطفی

مع حضرت صدیق اکبر

<p>عالمی از علم عرفان تو گشته فیض رس گوشه دنیا تو شاه دین شدی ای دوس هر که سازد و روضه پاک ترا با چشم مس دست حسرت بر سر خود میندیشد گس رحمت حق رحم فرما برین بیدست رس</p>	<p>ای مکتب خانه عرفان ز تعلیمات تو پیش حاجت فرشاهی بر سکنده که نرسد بیگمان در حبت فردوس یابد قصر در هر که از خوان نوال محبت نبی بهره باند پاگل در مانده ام اندر هوا پیش و کم</p>
---	--

ایکه بگزیده ترا خیر الوری در غاریار
 صاحب ختم رسل گفت ترا پروردگار

بند سوم

<p>نیز پیغمبر ترا از جمله یاد ریافته جاودان از نور حق دل را منور یافته بیگمان در خواب دید ای پیغمبر یافته از شمیم روضه ات خود را معطر یافته چون صدق گنجینه دل پر ز تو هر یافته خویش ابر از شنش شاه سکند یافته او بدفع کفر خود را بس دلاور یافته جز پیغمبر قدر و تعادرت ندکس دریافته نام تو در شش جهت بر جمله انفس یافته غازیات زور کفر افکن ز داور یافته</p>	<p>ایکه قدرت رفعت از قرب پیغمبر یافته هر که با محبت شده در دو جهان شرف یافته شد تصدق با صداقت آنکه بزناست شما هر گل و ریحان و عنبر مشک تا نار یافتن گوهر و مفت بقرآن خبر هر کس که یافت هر گدایت گشت مستغنی چنان از خود یافته در دوفای عهد تو هر کس میان جان بست فلک انسان کی رسد با رفعت اجلال تو نائب خیر الوری گشتی بادل و پله زلف گو سپاه کفر از گردان بود لیکن چشم</p>
---	---

بجز از قبول حق
 در سیار زده و معلوما
 حوره بات
 در نام
 حضرت ابوبکر
 شش حرف او
 نثار در شش جهت
 انفس از شش جهت
 انفس از شش جهت

<p>بهر طوفان آسمان عالی تو موهوم راه بی بها از فیض تو لعل خشان شد روز پنجایغ تو کاری گزای بود موسی عمران شده از راستی تو رفعت قدرت ترا داد خدا یا مصطفی</p>	<p>یک از شرق رو نماید دیگر از مغرب زمین یافت از جودت صد اندر تکم و شین از سر خیمت رسد تا بر سر گاو زمین خواند صد قیت بدل هم سبی گردون زمین زانکه حق وصف تو فرموده بقبر آن زمین</p>
---	--

ایکے جانت با محمد مونس و حسنوار بود
 مونس و یا در ترا هم سید ابرار بود

بند دوم

<p>ای روانت بار کاب مصطفی گردید پس در شب معراج قرب حق شنید آواز تو پیش حق هم پیش اهل حق ز بعد مصطفی بعد پیغمبر توئی کاذا حق طبع جبراد فتح و نصرت درد کاب تست و ایم نبوده برق تفت و روغنا بسته از ابر نیام هست میرح فلک هم تابع منسرمان تو کفر بگریزد ز عالم جانب ملک عدم قبه در چرخ و ایر پیش اوج رفعت گرسوی عرش برین آهنگ سازد نادت</p>	<p>انچه دیدی همه او بر فلک ناپس سرور کونین یعنی احمد مسل ز پس کس نباشد و فضیلتای تو هم تا و پس زان جنود قدسیان آمد با دوات پس شام دروم و اندلس می فتح شد پیش کاترین همیش بزود در خرمن کفر همچو پیش مشتری حکم ترا تمییل سازد هم پیش گر گنی بهر جباد منکران جولان فرس در نگاه اهل معنی کم نماید از عدس در گلوش آسمان از منور و بند و جبر</p>
---	---

بجای محمود نامه و غیره بدین تدریس این کلام تبرک پردازند زیراست که برکت مع این
 چهار ارکان دین متین معین جودت طبع و ذمین رسای آنها شود الله تعالی جناب
 مصنف صاحب و سماع و قاری این چار گلشن ایمان را از برکت مع عاشقان
 حبیب خود بر مراد ابدت دارین فائز گردانا و بجزمت الهی و آله الامجاد

بسم الله الرحمن الرحيم

باغ اول در شان حضرت امیر المومنین ابی بکر صدیق رضا
 خلیفه اول رسول مقبول صلی الله علیه و آله و صحبه و ائمه اطهار است

بند اول

السلام ای نیر عرش برین داد و دین
 دره التاج خلافت نائب ختم رسل
 آیه اتقی بوصف اتقاس ذات تو
 هم الو افضل است بفضل تو شا بدیگان
 اذ هانی الفاروق تو بقران مجید
 شد خطاب عالیت صدیق اکبر در نام
 بهر تسلیم مجبان فریغ است در تو
 اوج گردون را چه نسبت با علو شان تو
 یافت از روز ازل مرقوم بر لوح از قلم
 کرسی نه آسمان نه زمین ایوان تو

سایه عکس رخت خورشید رب العالمین
 سرور سرخیل جمع مومنان حق گوین
 در کلام پاک خود فرمود خیر الامین
 ای حبیب جانشتین رحمته للکاین
 هست روشن بر ضمیر انوار اهل یقین
 پیشوایت کرد احمد بر کیمین و پهرین
 می نندجن و ملک برستان تو بین
 فرش پا انداز قصر عالیت چرخ برین
 بعد نام خود همین نام تو ختم المرسلین
 هست بالاتر مکانت کا نذران هستی

اشاره به
 الاتقی الذی در
 سوره بقره
 و اهل بیت
 اشاره به اولی
 ابو افضل حکم در
 سوره فاطر
 زلمع المومنون سوره
 نور
 اشاره به آیه
 فممن انما فی
 انوار و سوره
 و اعلموا سوره

149403
1274



بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمد خالق ارض و سما و نعت حضرت سرور انبیا محمد مصطفیٰ احمد مجتبیٰ صلی الله علیه و آله
 سلم بر خاشاکان چاریار حضرت رسول مومنا معلم منجی سبوا که غایب جناب کلمات انساب
 حقیقت آگاه و طریقت پناه شیخ امداد علی صاحب بن شیخ دانش علی بن شیخ سلطان بن
 شیخ محمد اسحاق بن شیخ محمد سلام بن شیخ محمد سعید مرجم رئیس چودهری قصبه ساندی پهلوان
 مستقامت ملک او در ضلع هر دوئی مرید خاص پانچ خاص حضرت شاه حسین عطا صفا سلوئی
 اوسى قدس سره بموضع چهارمفت بند و حیه چاریار باوقار سید ابرار صلعم چون اربع عنای
 بخلوص عقیدت و جوش محبت تعریف فرمود و بر چهار صد و شش شعر ختم نمود و کجی
 که درین اوان سعادت اقران خاکسای پیمان محمد عبدالرحمن ولد حاجی محمد روشن خاشاک
 مرجم خور حکم جناب معنی صاحب ام بر کاتم و طبع این نعت غیر مترقبه بدل مصرع
 گردید و در چار باغ کامیابی ان اوانیخ با بر یافته بهین اسم موسوم ساخته است
 بان مقام رسانید اگر اهل اسلام الخصال خور در سال خود را بعد پند نامه سعیدی علیه الرحمة

۵۴
مَآئِنَاءِ اللَّهِ لِقُوَّةِ الْإِبْرَاهِيمَ

که چار منبت بند مدحیه صحابه کبار رسول مختار الهی است



من تصنیف جناب شیخ امدادی صاحب مروج مرین قصبه ساندھی ملک اردو

مطبع ۱۲۹۱ هـ
در کتابخانه کاغذی مطبوعه

T
D. Ma
L 5/3/59
cut 11/25

PLEASE DO NOT REMOVE
CARDS OR SLIPS FROM THIS POCKET

UNIVERSITY OF TORONTO LIBRARY

PK Imdad 'Ali
6477 Char bagh-i kamyabi
L.94C3
1874

